

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۳، پیاپی ۸۰، پاییز ۱۳۸۸

اصول و مبانی سرگذشت‌نگاری: ملاحظات دربارهی روش‌شناسی زندگی‌نامه‌نویسی

علیرضا ملائی توانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۶

چکیده

زندگی‌نامه به منزله‌ی پردازش جنبه‌هایی از زندگی یک شخصیت، امروزه یکی از حوزه‌های مهم و پرکاربرد تاریخ است. با عنایت به سبک‌ها و روش‌های متفاوتی که در دنیا برای نوشتن زندگی‌نامه‌ها به کار می‌روند، این پرسش مطرح است که در سرگذشت‌نگاری باید از چه قواعد و اصولی پیروی کرد و به چه نوع الزام‌های معرفت‌شناسانه وفادار ماند؟ این مقاله ضمن پاسخ‌گفتن به این مسئله، می‌کوشد با دسته‌بندی برخی از انواع زندگی‌نامه‌ها، درباره‌ی اهمیت زندگی‌نامه‌نویسی گفت‌وگو کند؛ از دانش‌های لازم برای زندگی‌نامه‌نویسی، منابع زندگی‌نامه‌نگاری، نقد زندگی‌نامه‌ها، روش‌های پژوهش در سرگذشت‌نگاری، عینیت در

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه. mollaiynet@yahoo.com

زندگی‌نامه‌نویسی و نیز برخی دیگر از ابعاد معرفت‌شناسانه‌ی آن سخن
براند.

واژه‌های کلیدی: زندگی‌نامه، عینیت، زندگی‌نامه‌نویسی، منابع
زندگی‌نامه، نقد زندگی‌نامه‌ها.

مقدمه

زندگی‌نامه که با عنوان‌هایی چون تذکره، ترجمه‌ی احوال، سرگذشت، سیره، سرگذشت‌نامه، شرح حال، بیوگرافی، یادنامه و... نیز خوانده می‌شود، روایت بخشی از زندگی یک شخصیت است که از روزگاران کهن تا امروز، با سبک‌های مختلف به‌نگارش درآمده‌اند. سنت زندگی‌نامه‌نویسی با پیشینه‌ای غنی و قدیم، در گذر زمان رو به تکامل نهاده و صورت‌بندی‌های متنوعی یافته است. روش‌شناختی زندگی‌نامه‌نویسی و تأمل در مبانی و اصول آن، با توجه به فقدان این نوع بحث‌ها در زبان فارسی، ضرورتی آشکار است. چنین ضرورتی زمینه‌ی نوشتن این مقاله بوده است تا برخی از این ابعاد را با تأکید بر شیوه‌های نوین سرگذشت‌نگاری به گفت‌وگو بگذارد و به پرسش‌هایی از این دست پاسخ گوید که: زندگی‌نامه چیست و چه اهمیتی دارد؟ زندگی‌نامه‌ها را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد؟ چه دانش‌هایی برای تدوین زندگی‌نامه لازم است؟ آیا می‌توان دیگران را شناخت تا بتوان درباره‌ی آنان زندگی‌نامه نوشت؟ منابع مهم در زندگی‌نامه‌نگاری کدام‌اند؟ زندگی‌نامه را چگونه می‌توان نقد کرد؟ در تدوین زندگی‌نامه محور پژوهش فرد است یا زمانه‌ی او؟ عینیت در زندگی‌نامه‌نویسی چگونه حاصل می‌شود و با چه سازوکارها و الزام‌هایی به‌دست می‌آید؟

زندگی‌نامه چیست؛ سیری در پیشینه‌ی زندگی‌نامه‌نویسی

تعریف دقیق زندگی‌نامه به علت تنوع شکلی و محتوایی زندگی‌نامه‌ها چندان آسان نیست، اما مسلم است که زندگی‌نامه می‌کوشد جنبه‌هایی از زندگی یک شخصیت را در پرتو توصیف و تحلیل به‌تصویر کشد. چون پردازش همه‌ی ابعاد زندگی یک انسان، نه ممکن است و نه مطلوب،

معمولاً در زندگی نامه‌نویسی فرازهای مهم حیات یک شخصیت مطالعه می‌شود. در نتیجه، ابعاد زندگی شخصیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، نظامی، فکری، و... با یکدیگر متفاوت خواهد شد. پاسخ به این پرسش که نخستین زندگی‌نامه در ایران چه زمانی نوشته شده، با توجه به تلقی‌های متفاوت از مفهوم زندگی‌نامه، محل مناقشه است. اگر کتیبه‌های هخامنشی و خدای‌نامه‌ها را نوعی شرح حال بدانیم، زندگی‌نامه‌نویسی در ایران پیشینه‌ای دراز دارد؛ روشن است که این آثار را از نظر روش و محتوا در قالب زندگی‌نامه‌های متعارف نمی‌گنجد، بلکه مقدمه‌ی پیدایی سرگذشت‌نامه‌هایند.

پس از اسلام، نخستین گام در مسیر سرگذشت‌نامه‌نویسی با نگارش آثاری چون *سیرت‌النبی* و *المغازی* برداشته شد که در واقع، مدخل واقعی پژوهش‌های تاریخی در اسلام به‌شمار می‌روند (سجادی و عالم زاده، ۱۳۸۲: ۳۵). چندی بعد، گونه‌های دیگری از زندگی‌نامه‌نویسی بین مسلمانان رواج یافت که تا امروز به حیات خود ادامه داده‌اند. از زندگی‌نامه‌های معروف این گونه، می‌توان به مقتل‌ها (زندگی‌نامه‌ی کسانی که در راه دین جان باخته‌اند)، مزارنامه‌ها یا مزارات (معرفی افراد مهمی که در گورستان‌های یک شهر یا منطقه دفن شده‌اند)، مناقب‌نامه‌ها (زندگی‌نامه‌هایی همراه با داستان‌هایی اغراق‌آمیز درباره‌ی افراد)، طبقات (زندگی‌نامه‌هایی درباره‌ی یک طبقه‌ی خاص همچون شاعران)، شرح حال‌ها، تبارنامه‌ها، نسب‌نامه‌ها و شجره‌نامه‌ها، تذکره‌ها، تراجم احوال، سرگذشت‌نامه‌ها و زندگی و زمانه‌ها اشاره کرد.

البته پیشینه‌ی این گونه، در غرب به مراتب غنی‌تر است. از نخستین نمونه‌ی سرگذشت‌نامه‌های غربی می‌توان به سرگذشت‌نامه‌ی سقراط به قلم افلاطون، سرگذشت‌نامه‌ی پیامبران بنی‌اسرائیل، زندگی‌نامه‌ی عیسی (ع) و... اشاره کرد. اما از زندگی‌نامه‌های باستانی غرب که مهم‌تر و واقع‌گرایانه‌تر از سایرند، می‌توان از «حیات مردان نامی» به قلم پلوتارک یونانی اشاره کرد. زندگی‌نامه‌نویسی غربی در قرون وسطی رو به زوال نهاد و تنها در دوران رنسانس رونق گرفت. در نیمه‌ی نخست قرن ۱۶، نخستین نمونه‌های سرگذشت‌نامه‌نویسی مدرن در انگلستان پدید آمد و دست‌مایه‌ی نمایش‌نامه‌های شکسپیر شد. در قرن هفدهم، سرگذشت‌نامه‌ها تنوع زیادی یافتند و در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم، با سرگذشت‌نامه‌های ارزشمند جهان به وجود آمدند.

دو شخصیت مهم در این تحول نقشی برجسته ایفا کردند: جیمز باسول و ساموئل جانسون. جانسون اصول سرگذشت‌نامه‌نویسی را بیان کرد و باسول با نگارش سرگذشت‌نامه‌ی جانسون یک شاهکار تاریخی آفرید. جانسون نیز با تدوین تذکره‌ی شعرای انگلیس اثری ماندگار خلق کرد. این دو اثر در اغلب نقاط جهان شهرت درخوری یافتند (آبوزرن و سایر، ۱۳۸۷: ۳۸) در قرن نوزدهم، با نوشتن سرگذشت‌نامه‌ی رهبران بزرگ سیاسی مانند کرامول، جرج واشینگتن و... زندگی‌نامه‌نویسی در اروپا و امریکا رونق بیشتری یافت.

پس از عهد روشنگری، زندگی‌نامه‌نویسی در دو مسیر متفاوت پیش رفت و دو گروه مختلف از خوانندگان را جلب کرد: نخست، داستان‌نویسان چیره‌دستی که از محدودیت‌های ناشی از وفاداری به واقعیت تاریخی گریزان بودند و به جای زندگی‌نامه‌ی پژوهشی، رمان‌های تاریخی را به دنیای ادبیات هدیه کردند. این گروه ضمن بهره‌گیری از عنصر خیال، تکه‌های فراوانی از زندگی انسان-های واقعی را به هم پیوند دادند و از درآمیختن این بریده‌های دست‌چین شده اثری بدیع آفریدند. گروه دوم زندگی‌نامه‌ها را با تأکید بر تجربه‌های درونی و بیرونی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر می‌نوشتند. هدف آن‌ها دفاع از بی‌طرفی بود. در این روند، افزون بر شرح زندگی افراد، به تشریح محیط و بستر اجتماعی سیاسی، تحلیل رفتار و ابعاد پنهان روان‌شناختی شخصیت‌ها و نیز تجربه‌ها و فعالیت‌های آنان نیز توجه شد تا شناختی گسترده‌تر از شخصیت‌ها به دست آید.

همچنین، تلاش می‌شد در ترسیم سیمای یک شخصیت، از مهارت‌های داستان‌نویسی (به‌ویژه در گزینش رخدادها، چیدمان جذاب رویدادها، شخصیت‌پردازی و گفت‌وگوهای پرمایه، به‌کارگیری عنصر تخیل و تعقل برای پرتوافشانی بر نقاط تاریک) استفاده شود تا خواننده را با شیفتگی بیشتر، به کشف و شناخت واقعیت‌های زندگی سوق دهد. این البته به معنای تسلط عنصر خیال بر زندگی‌نامه‌نویسی و فاصله‌گرفتن از حقایق تاریخی نبود، بلکه به معنای افزایش جذابیت هنری و ادبی اثر بود.

اهمیت سرگذشت نامه نویسی

زندگی نامه نویسی پر دامنه ترین و پرتداوم ترین شکل روایت تاریخی است و از همان آغاز، سهمی آشکار در تاریخ نگاری اسلامی داشت؛ به طوری که گاه بسیاری از مسلمانان تاریخ را مترادف با زندگی نامه می دانستند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۲۱). اساساً علاقه به شناخت افراد و زندگی نامه‌ی آن‌ها از علقه‌های ذاتی بشر است که می‌تواند تغذیه‌ی مناسبی برای سینما، تئاتر، نمایش نامه، رسانه‌ها، مطبوعات و تلویزیون فراهم آورد.

زندگی نامه نویسی یکی از دل‌مشغولی‌های نویسندگان بزرگ جهان بوده است. چنانکه شهرت ایروینگ استون نویسنده‌ی مشهور آمریکایی، زائیده‌ی زندگی نامه نویسی است. وی آثار «شور زندگی» را در باب زندگی ونسان ون گوگ، «رنج و سرمستی» را درباره‌ی میکل آنژ، و «ملوان سوارکار» را درباره‌ی جک لندن و نیز زندگی نامه‌ی فروید و چارلز داروین را نوشته است. رومن رولان نویسنده‌ی مشهور فرانسوی هم زندگی نامه‌های بتهوون، میکل آنژ، تولستوی و گاندی را نوشته است.

امروزه زندگی نامه نویسی به یک رشته‌ی دانشگاهی تبدیل شده است (آبوزرن و سایر، ۱۳۸۷: ۳۵۵). صرف نظر از جنبه‌های کاربردی زندگی نامه‌ها، حفظ میراث معنوی و پاس داشت سرمایه‌های انسانی تنها با حق شناسی و تکریم بزرگان به دست می‌آید که نه تنها نشانه‌ی نجابت و بزرگی یک ملت است، در روابط افراد با یکدیگر و در زندگی اجتماعی ملت‌ها نیز اهمیت دارد. قدردانی از ناموران، هم نام و عظمت آن ملت را از خطر نابودی حفظ می‌کند و هم، برای نسل‌های کنونی و آینده، مایه‌ی تشویق، سربلندی، حس غرور و تقویت اراده است.

می‌دانیم بشر در هر یک از اعمال خود به انگیزه و محرکی مادی یا معنوی نیاز دارد. بی تردید، در مساعی و فداکاری‌های بزرگ انگیزه‌های بزرگ تر لازم است که جز با تجلیل بزرگان یک قوم و تکریم خدمت‌های آنان به دست نمی‌آید. هر قدر آنان تقدیس شوند، به همان درجه حس سعی و فداکاری و خدمت گذاری در نهاد افراد پرورش می‌یابد (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۴۹: ۱۰).

از آن جا که در دنیای صنعتی و جدید، سازمان‌ها و نهادها به مراتب، مهم‌تر از افراد شده‌اند و قهرمانان در سایه‌ی سازمان‌ها قرار گرفته‌اند، بسیاری از بزرگان می‌کوشند در پرتو زندگی نامه‌ها

خویش را مطرح کنند. پژوهشگران نیز به انگیزه‌ی بزرگ‌داشت، الگوسازی، بهره‌مندی از تجربه‌های دیگران، پاسخ به حس کنجکاوی مخاطبان، عبرت‌آموزی و حتی انتقام از مخالفان سیاسی یا عقیدتی خود به زندگی‌نامه روی آورده‌اند.

گذشته از این، در هر عصری و هر نسلی، نیازهای جدیدی برای خوانندگان و نویسندگان پدید می‌آید که زندگی‌نامه‌ها می‌کوشند به این نیازها پاسخ گویند. یکی از این نیازها بازخوانی و بازآفرینی میراث معنوی، هویت تاریخی و شجره‌نامه‌های خانوادگی است. به همین دلیل، اکنون بسیاری از مدیران شرکت‌ها، کارخانه‌ها، هتل‌ها، رستوران‌های زنجیره‌ای و بسیاری از جویندگان نام می‌کوشند برای تبلیغات تجاری یا نشان‌دادن خود به منزله‌ی الگویی موفق در تجارت، زندگی‌نامه‌ی خود را در اختیار دیگران قرار دهند (آبوزرن و سایر، ۱۳۸۷: ۲۲).

زندگی‌نامه‌ها در همه‌ی رشته‌های علوم اجتماعی کاربرد دارند. در پرتو زندگی‌نامه‌نویسی می‌توان دیدگاهی درونی دربارۀ یک فرهنگ به دست آورد، محیط و فضای پرورش شخصیت‌ها و تاریخچه‌ی رشد فرد در متن یک فرهنگ را فهمید. زندگی‌نامه‌نویسی همچنین مبنایی برای آشنایی با تحول یک فرهنگ، تغییرهای فرهنگی، انحراف‌های فرهنگی، و دست‌یافتن به دیدگاه درون‌نگری فرهنگی و نیز آگاهی از مسیر تکاملی الگوهای فرهنگی و شیوه‌های برقراری ارتباط این الگوها با افراد است؛ الگوهایی که در متن یک تحقیق کیفی به کار گرفته می‌شوند (مارشال و راس من، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

انواع زندگی‌نامه‌ها

بدون آنکه متعرض زندگی‌نامه‌های خودنوشت (اعم از «خاطرات»، «حسب حال» یا «زندگی‌نامه‌ی خودنوشت» (اتوبیوگرافی)، «اعترافات»، «تألمات»، «تأملات»، «یادداشت‌ها» و...) شویم، صرفاً به دسته‌بندی برخی از انواع زندگی‌نامه‌های دیگرنوشت (یعنی آثاری که دیگران دربارۀ زندگی یک شخصیت می‌نویسند) خواهیم پرداخت. این آثار از نظر شکل و محتوا به انواع گوناگونی تقسیم می‌شوند: الف. از نظر حجم، می‌توان زندگی‌نامه‌ها را به دو دسته‌ی کلان تقسیم کرد:

نخست، زندگی‌نامه‌های کوتاه برای استفاده در دانش‌نامه‌ها و مجله‌ها و نشریه‌ها و...؛ دوم، زندگی‌نامه‌های بلند برای انتشار به صورت اثری مستقل.

ب. از منظر فردی و گروهی، زندگی‌نامه‌ها سه دسته‌اند: نخست، زندگی‌نامه‌های فردی که در بردارنده‌ی زندگی یک شخصیت واحد است که در واقع، نوعی زندگی‌نامه‌ی بلند دانسته می‌شود. دوم، زندگی‌نامه‌های گروهی که معمولاً به زندگی چند شخصیت با ویژگی‌های مشترک می‌پردازد. این نوع زندگی‌نامه‌ها بیشتر جنبه‌ی صنفی دارند، مانند تذکره‌ی شاعران، عارفان، صوفیان، شهیدان، پزشکان، فقیهان، وزیران و یا زندگی یک خاندان خاص، مانند «خاندان نوبختی». اما گاه این زندگی‌نامه‌ها بر مبنای یک حوزه‌ی جغرافیایی تدوین می‌شوند و در تنظیم آن‌ها ملاک دسته‌بندی افراد، حروف الفباست که می‌توان آن را شیوه‌ی فرهنگ‌نامه‌ای خواند. در این شیوه توالی زمانی چندان ملاک عمل نیست (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۹). سوم، زندگی‌نامه‌های تطبیقی، که به مقایسه‌ی زندگی دو یا چند شخصیت می‌پردازد و بر وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها تأکید می‌کند.

ج. از نظر سبک نگارش، زندگی‌نامه‌ها به انواع مختلف تقسیم می‌شوند: نخست، زندگی‌نامه‌های علمی که خشک و خسته‌کننده‌اند؛ دوم، زندگی‌نامه‌هایی که از ذوق و هنر ادبی مایه گرفته‌اند؛ سوم، زندگی‌نامه‌های مستند که یک پژوهش تاریخی‌اند، و زندگی‌نامه‌هایی که به داستان میل می‌کنند و بیشتر، متن ادبی‌اند. تذکره‌نویسان قدیم در شرح حال عرفا بیشتر ادبیات و قصه تولید می‌کردند تا زندگی‌نامه، مانند تذکره‌الاولیای عطار نیشابوری. این گونه زندگی‌نامه‌ها در زمره‌ی دسته‌ی سوم‌اند.

د. از نظر هدف، زندگی‌نامه‌ها را در انواع مختلف می‌توان دسته‌بندی کرد: نخست، زندگی‌نامه‌هایی که با هدف گسترش معرفت علمی نوشته می‌شوند؛ دوم، زندگی‌نامه‌هایی که با انگیزه‌های سیاسی، مذهبی، اخلاقی و بزرگداشت یک شخصیت نوشته می‌شوند، مانند بزرگداشت قهرمانان ملی که هدف آن‌ها نقل خوبی‌ها و نادیده‌انگاشتن لغزش‌ها و خطاهای آن‌هاست تا بتوان آن‌ها را الگوهای اخلاقی معرفی کرد. گاه نیز با همین هدف زندگی‌نامه‌های آدم‌های نابکار را برای درس عبرت می‌نگاشتند.

ه. از منظر توجه، زندگی‌نامه‌ها بنا به بستر اجتماعی و سیاسی، در دو گروه می‌گنجند: نخست، زندگی‌نامه در خلأ یا منفک از فضا و بستر اجتماعی؛ دوم، زندگی‌نامه در متن تحول‌ها و بررسی توأمان فرد در متن جامعه.

ابعاد معرفت‌شناختی زندگی‌نامه‌ها: آیا برای شناخت دیگران باید در جای او یا شبیه او باشیم؟

امروز بسیاری این نظریه را حقیقتی بدیهی می‌پندارند که برای درک یک گروه یا شخص دیگر، باید خود آن شخص یا شبیه او یا عضوی از آن گروه شد؛ مثلاً برای درک یک کاتولیک باید کاتولیک بود و به تعبیر دقیق‌تر، «شما باید همان کسی باشید که می‌خواهید او را بشناسید.» این نظریه مبتنی بر معرفت‌شناسی اُنسی است؛ به این معنا که برای درک درون دیگری باید محرم اسرار او شد؛ زیرا هر کس تنها می‌تواند از اعمال، حالت‌ها و تجربه‌های خود آگاه باشد و بس.

اگر چنین نظریه‌ای را بپذیریم، مبانی مطالعات علوم انسانی فرو می‌ریزد؛ زیرا علم مستلزم آن است که اولاً همه‌ی پدیده‌ها در تیررس درک و تحلیل همه‌ی محققان باشد، نه صرفاً کسانی که آن پدیده را درون خود احساس می‌کنند؛ دوم، بر اساس این گفته نمی‌توان یافته‌های علمی محققان دیگر را که با هم شباهت ندارند، فهمید. بنابراین، دانش مشترکی میان انسان‌ها پدید نخواهد آمد؛ زیرا انسان‌ها از نظر معرفت‌شناسی در جهان‌های متفاوتی به سر می‌برند که برای دیگران ناشناخته است، یعنی شرایطی که اصولاً برای علم مردود است (فی، ۱۳۸۳: ۳۶).

پیامد منطقی این نگرش در حوزه‌ی اجتماعی این است که علوم انسانی خدعه و فریب‌اند؛ زیرا شناخت انسان‌ها و جوامع دیگر عملاً ناممکن است. چنین ایده‌ای برای علوم اجتماعی بسیار ویرانگر است. اگر دانستن یا شناختن به منزله‌ی «داشتن تجربه‌ی مشابه یا مشترک» باشد، تنها می‌توان خود را شناخت و این بالاترین شناختی است که به دست می‌آید. اگر این موضوع در پرتو زمان و تجربه‌های در حال تغییر افراد و گروه‌ها نگریسته شود، حتی شناخت تجربه‌های پیشین فرد نیز با دشواری همراه خواهد شد. زیرا تجربه‌های کاملاً مشابه ممکن است در شرایطی کاملاً متفاوت رخ دهند. پس برای درک کسی، همان کس بودن به تنهایی شرط کافی برای شناختن

نیست. می‌توان تجربه‌های خاص خود را داشت و دیگران را هم شناخت. شناخت یک تجربه مستلزم تکرار آن نیست، بلکه شناختن می‌تواند شامل قدرت تشخیص هویت، توصیف و تبیین باشد. از همین رو، گاه دوستان و حتی دشمنان، ما را بهتر از خودمان می‌شناسند؛ درحالی‌که شبیه ما نیستند، بلکه تفاوت‌های آن‌ها با ما اغلب به آن‌ها کمک می‌کند تا احساس‌ها و افکار ما را بهتر بفهمند (همان: ۵۱-۵۲).

دلایل زیادی وجود دارد که سبب می‌شود کسانی که کاملاً با ما متفاوت‌اند، فهم و شناخت کامل‌تری از ما درباره‌ی خودمان پیدا کنند: نخست، ما در جریان فعالیت و احساس خود چنان غرقیم که دقیقاً نمی‌توانیم آن را بفهمیم، اما دیگران به دلیل فاصله‌ی معرفتی معین از ما و فعالیت‌های ما شناخت بهتری به دست می‌آورند؛ دوم، فعالیت‌ها و احساس‌های ما اغلب آشفته، دوپهل و پیچیده است و ما قضاوت یکسانی درباره‌ی آن‌ها نداریم، بنابراین نمی‌توانیم درک سامان‌یافته‌ای از آن‌ها داشته باشیم، اما دیگران چون به اندازه‌ی ما در این ابهام‌ها و اختلافات درگیر نیستند، می‌توانند به عمق پیچیدگی‌ها راه یابند و وضعیت ما را درک کنند؛ سوم، دیگران بهتر می‌توانند ارتباط بین احساس‌ها و تجربه‌های ما را با موقعیت‌های خارجی و حوادث قبلی بفهمند و به سادگی به اثرها و الگوهای ما پی ببرند. زیرا بینش وسیع‌تری درباره‌ی ما دارند، درحالی‌که ما بلافاصله با حوادث روبه‌رو می‌شویم. چهارم، عامل خودفریبی است که بر ترس، احساس گناه، مخالفت و... سرپوش می‌نهد، اما دیگران می‌توانند آن‌ها را مشاهده کنند.

بدین‌سان، شناختن لزوماً به معنای تجربه کردن نیست. ادعای شناخت یک شخصیت تاریخی به معنای تجربه‌های مجدد وی یا همدلی با برنامه‌های او نیست، بلکه توانایی معنابخشیدن به تجربه‌های اوست. زیرا جای دیگران بودن، خود مانع از شناخت است (همان: ۵۳-۵۴).

علوم لازم برای زندگی‌نامه‌نویسی

آشنایی با فنون ادبی از دانش‌های لازم برای زندگی‌نامه‌نویسی است. به تعبیر آرزورن زندگی‌نامه‌نویس باید قصه‌گوی ماهری باشد تا خواننده را به روایت خود جذب کند و اطلاعات را به گونه‌ای لذت‌بخش در اختیار آنان قرار دهد (آرزورن و سایر، ۱۳۸۷: ۴۳). اگر بهترین داده‌ها و ناشناخته‌ها

ترین اطلاعات، به‌شيوه‌ای جذاب منتقل نشوند، تلاش‌های پژوهشگر نتیجه‌ی مطلوب را به بار نخواهد آورد. از همین رو، زندگی‌نامه‌ی خوب باید از تمام ویژگی‌های رمان یا نمایش‌نامه‌ی خوب بهره‌مند باشد، یعنی شخصیت و مکان‌های مورد بحث در اثر باید به‌صورت زنده ترسیم شوند تا نوشته‌ها ضرب‌آهنگ، تنوع، رنگ و جلا داشته باشند (همان: ۴۷).

جامعه‌شناسی برای شناخت پایگاه اجتماعی و خاستگاه اجتماعی فرد موضوع مطالعه بسیار مفید و لازم است؛ به‌ویژه برای شناخت جایگاه طبقاتی فرد، تأثیر این جایگاه بر شناخت شخصیت فرد و پیامد آن در زندگی او، و نیز روند اجتماعی شدن، تربیت، پابندی به ارزش‌ها و هنجارها. در زندگی‌نامه‌های جدید، علم روان‌شناسی برای شناخت رفتار فرد، محیط خانوادگی، تحصیلات و علائق، سلامت روانی، عقده‌ها، حقارت‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی و روانی شخصیت‌ها جایگاه خاصی یافته است که در ادامه به تفصیل بیشتر دربارۀ آن گفت‌وگو خواهد شد.

روان‌شناسی و زندگی‌نامه‌نویسی

دانش روان‌شناسی نه‌تنها در میان سایر دانش‌ها بیشترین تأثیر را بر زندگی‌نامه‌نویسان مدرن داشته است، ارزش زندگی‌نامه‌های رسمی را زیر سؤال برده و از اعتبار آن‌ها کاسته است، زیرا روان‌شناسی پیچیده بودن ابعاد شخصیتی انسان و فرینده بودن آن را نشان می‌دهد و عینیت زندگی‌نامه را به‌علت تأثیر انکارناپذیر احساس‌ها، تعلق‌ها، تمایل‌ها و افکار زندگی‌نامه‌نویس، محل تردید دانسته است. از منظر روان‌شناسی در زندگی‌نامه‌ها تنها به مباحث و جنبه‌هایی می‌توان پرداخت که «گفتنی» باشند.

بهره‌گیری از رویکردهای روان‌شناختی جدید، در پایان جنگ جهانی اول، رونق گرفت. سرگذشت‌نامه‌نویسی با استمداد از دانش روان‌شناسی ضمن واکنش به عرف سرگذشت‌نگاری قرن نوزدهمی، پیشرفت‌های علوم زیستی را وارد زندگی‌نامه‌نویسی کرد و آن را رونق بخشید. از پیامدهای این تحول، کاهش تألیف زندگی‌نامه‌های رسمی و استفاده از سایر دست‌آوردهای علمی و نیز فن داستان‌نویسی در سرگذشت‌نامه‌نویسی بود.

نظریه‌ی «ذهن ناهشیار» زیگموند فروید بر زندگی‌نامه‌نویسی مدرن تأثیر فوری داشت. وی با همین نظریه زندگی‌نامه‌ی لئوناردو داوینچی را نوشت. پس از آن، در دهه‌ی ۱۹۲۰، زندگی‌نامه‌نویسی با رویکرد روان‌کاوانه رواج یافت، بی‌آنکه بسیاری از نویسندگان این زندگی‌نامه‌ها از روان‌کاوی فهم چندان درستی داشته باشند.

با آغاز قرن بیستم، نوشتن زندگی‌نامه‌های مردم‌پسند آغاز شد که موضوع آن‌ها شخصیت‌های تاریخی مورد علاقه‌ی مردم، مانند شخصیت‌های انقلابی، شاهان و ملکه‌ها بود. گفت‌وگوها در اغلب این زندگی‌نامه‌ها بیشتر ساخته و پرداخته‌ی نویسندگان بود تا اینکه مبتنی بر مدارک باشد که این امر نشانه‌ی تأثیر داستان‌نویسی بر زندگی‌نامه‌نویسی بود. نمونه‌های مشهور چنین زندگی‌نامه‌های مردم‌پسندی در ایران، نوشته‌های ذبیح‌الله منصوری (۱۲۸۸-۱۳۶۵) است.

پیدایش مکتب روان‌کاوی فروید و ظهور دیدگاه‌های دیگر در روان‌شناسی، زندگی‌نامه‌نویسان را واداشت تا بیش از پیش، به این نیاز تازه درباره‌ی شخصیت‌های تاریخی پاسخ گویند. زندگی‌نامه‌هایی با رویکرد کاوش زوایای پنهانی، و انگیزه‌های درونی و ناپیدای شخصیت‌ها انتشار یافت که گاه بی‌پرده، خوانندگان را با همه‌ی اسرار زندگی یک فرد - بی‌توجه به مسائل اخلاقی، مذهبی، سیاسی و عقیدتی گروه‌های دیگر جامعه - آشنا می‌ساخت. البته این امر گاه با واکنش‌های منفی طرفداران عرف و گروه‌های مذهبی، دولت‌ها و غیره روبه‌رو می‌شد و از انتشار آن‌ها جلوگیری می‌شد. مانند زندگی‌نامه‌ی همسر رئیس‌جمهور فرانسه، سارکوزی، که پس از انتشار زندگی‌نامه‌اش به‌شدت برآشفته و از دادگاه خواست جمع‌آوری شود. در ایران نیز کتاب «سنگی بر گوری»، اثر جلال آل‌احمد، از این دست بود که انتشار آن اعتراض‌های زیادی برانگیخت.

به هر حال، کنج‌کاوی درباره‌ی زندگی قهرمانان با مخاطره‌هایی همراه است. همین مخاطره - انگیزی و حتی جنبه‌های داستانی آن بر جذابیت اثر می‌افزاید. هر قدر سرگذشت‌نگار جرأت پردازش اسرار پنهان و خصوصی شخصیت موضوع مطالعه‌اش را داشته باشد، خوانندگان بیشتری خواهد یافت، اما تا کجا می‌توان به اسرار نهفته شخصیت‌ها دست یافت و آن را برملا کرد؟

واقعیت این است که مسائل زندگی هر انسانی را همانند پرونده‌های اداری می‌توان در چهار درجه دسته‌بندی کرد: الف. مسائل عادی که همه می‌توانند بدانند؛ ب. محرمانه، که غیر از دوستان

و خانواده بهتر است کسی نداند؛ ج. خیلی محرمانه که بهتر است فقط افراد بسیار نزدیک، مثل پزشک یا روان‌پزشک خانواده و وکیل و اعضای خانواده بدانند؛ د. به کلی سَرّی که بهتر است فقط خود آدم بداند و گاه فرد خاصی که به دلیل ارتباط با موضوع، از آن مطلع است. خوانندگان معاصر علاقه‌ی بیشتری به دانستن مسائل خیلی محرمانه و به کلی سَرّی اشخاص دارند. با این همه زندگی‌نامه‌نویسان در جوامع مختلف، به یک اندازه، نمی‌توانند اسرار را افشا کنند. امروزه در کشورهای غربی زندگی‌نامه‌نویسان می‌کوشند با افشای مسائل کاملاً سَرّی شخصیت‌های مشهور، مخاطبان بیشتری بیابند و آثارشان پر فروش تر شود. همین رویکرد، به‌ویژه سنت اعتراف به گناهان در مسیحیت، برخی از نویسندگان را برانگیخته تا این اعترافات را بنویسند و بسیاری از اسرار زندگی خصوصی دیگران را افشا کنند؛ مانند «اعترافات روسو» و «اعترافات موريس مترلینگ» و دیگران. حال آنکه این کار در جوامع اسلامی، اشاعه‌ی گناه و عملی ناپسند به‌شمار می‌رود. در نتیجه، به خاطر آنچه آبروداری، تعارف و احترام به پیشینیان و کهن‌سالان و نیز تجلیل خواننده می‌شود، از این سبک چندان استقبال نمی‌شود. این محافظه‌کاری سبب می‌شود که جشن‌نامه‌ها و زندگی‌نامه‌های ما کمتر به قصد کشف حقیقت و نمایاندن یک شخصیت در ابعاد واقعی نوشته شوند.

روش پژوهش در زندگی‌نامه‌ها

سرگذشت‌پژوهی با شیوه‌های گوناگون امکان‌پذیر است که از میان آن‌ها به سه روش اشاره می‌شود: الف. روش توصیفی که در آن شرحی وقایع‌نگارانه از زندگی شخص موضوع مطالعه نوشته می‌شود؛ ب. روش ژرفانگر که با ترکیبی از روش توصیفی و روش کیفی همراه با مشاهده و تجربه به‌دست می‌آید و درباره‌ی شخصیت‌های زنده و متأخر بیشتر کاربرد دارد؛ ج. روش‌های تحلیلی و تبیینی که زندگی‌نامه‌نویس درصدد پاسخ‌گویی به چراها و علت‌های رفتار و افکار شخصیت موضوع مطالعه‌ی خویش است.

نکته‌ی مهم در پردازش زندگی‌نامه، توجه به مقاطع زندگی و کشف و شناسایی نقاط عطف آن است. بی‌تردید، آدمی در دوران حیات خود از مراحل مختلفی گذر می‌کند و در هر مقطع،

مسئولیت‌های خاص و نقش‌هایی دارد و از امتیازهای خاص و پایگاه ویژه‌ای بهره‌مند می‌شود. ورود به مقاطع بالاتر هم برای فرد و هم برای جامعه مهم و ارزشمند است و به همین دلیل هم ورود به مراحل بالاتر را جشن می‌گیرند. اندیشه‌ی پذیرش کودکی به منزله‌ی دوره‌ای خاص و مستقل از زندگی، و سپس نوجوانی، جوانی، میان‌سالی، بزرگ‌سالی و کهن‌سالی پدیده‌ای مسلم است. مطالعه‌ی دقیق هر مرحله از حیات با تکیه بر یافته‌ها و روش‌های علمی در قرن بیستم آغاز شد و آشکار شد که هر مقطع، کارنامه و شناسنامه‌ی خاص خود دارد.

از منظر روش‌شناختی توجه به نکات زیر برای فهم پیچیدگی حیات و ابعاد مختلف فردی، اجتماعی و فرهنگی و زیستی انسان ضروری است:

الف. سرگذشت پژوهی عرصه‌ای چندرشته‌ای است که دست‌آوردهای علمی آن با بهره‌گیری از علوم مختلف و تخصص‌های گوناگون، اعم از تاریخ، روان‌شناسی، ادبیات، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی و... به دست خواهد آمد؛

ب. باید حتی‌المقدور به بازشناسی قواعد و اصول کلی حاکم بر هر مقطع واقف شد و البته به تنوع رفتار فردی نیز اذعان داشت؛

ج. پژوهش در زندگی‌نامه باید زمینه‌گرا و متن‌محور باشند. یعنی پژوهشگر بیشتر - اگر نگوییم همه - عوامل مؤثر زیستی، محیطی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را باید در نظر آورد و رفتار شخصیت موضوع مطالعه را در درون آن متن و فضا تحلیل و توصیف کند؛ به عبارت دیگر، در این نوع پژوهش‌ها باید بر پیوستگی و تأثیر متقابل مسائل و عوامل اثرگذار در بافت و ساختار اجتماعی تأکید کرد و برای آن‌ها در تفسیرهای تاریخی نقش قائل شد تا هیچ عاملی در حالت مجرد و انتزاع و فاقد پیوند اندامواره با عوامل دیگر شناسایی و تحلیل نشود. اگر برخورد عناصر فرهنگی با عناصر زیستی را در پیوند با یکدیگر، همراه با افزایش سن در نظر بگیریم، شناخت کامل‌تری به دست خواهیم آورد. در این وضعیت، مقاومت عناصر زیستی در برابر عوامل فرهنگی سنجیده خواهد شد.

د. در سرگذشت پژوهی باید فرد را همراه با ویژگی‌هایش در دوره‌ها و مقاطع مختلف سنی در نظر گرفت و در همان حال، هم او و هم ویژگی‌ها و شرایط سنی‌اش را در زمینه‌ی

ویژگی‌های جامعه‌ی آن عصر بررسی کرد. با این رویکرد هم ابعاد عاطفی و روان‌شناختی فرد، و هم ابعاد اجتماعی و ارزشی او در پیوند با حیات جامعه‌نگریسته خواهد شد و بنابراین، هم تحول درونی او به صورت کیفی فهمیده می‌شود و هم می‌توان از منظر او جهان و محیط پیرامون، جامعه و سیاست را بازشناخت (ساروخانی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۱۱ - ۳۱۳).

نقد زندگی‌نامه‌نویسی

زندگی‌نامه مانند هر اثر پژوهشی دیگر باید بررسی انتقادی شود. این نقدها می‌تواند از نقد روش‌های به کار رفته تا نقد منابع استفاده شده و از همه مهم‌تر، گرایش‌ها، جهت‌گیری‌ها و تخصص‌های زندگی‌نامه‌نویس را دربرگیرد. بی‌تردید، ره‌یافت و نوع نگاه پژوهشگر، قضاوت‌ها، پیش‌داوری‌ها و گزینش‌های او از زمینه‌های آسیب‌پذیری زندگی‌نامه‌ها دانسته می‌شوند که نتیجه‌ی آن ممکن است در استفاده از منابع «خاص» و چشم‌پوشی عامدانه از ارجاع به منابع دیگر، یا ترسیم چهره‌ای از پیش‌طراحی شده از شخصیت موضوع مطالعه دیده شود.

در این میان، جدی‌ترین آسیب زندگی‌نامه‌نویسی خطر شیفتگی به شخصیت موضوع مطالعه است که تقریباً در اغلب زندگی‌نامه‌ها رخ می‌نماید. طبعاً درگیری ذهنی محقق با موضوع او را از نظر عاطفی به وی علاقه‌مند و وابسته می‌سازد و نوعی تمایل و تعلق خاطر به وی در نویسنده پدید می‌آورد، البته گاه ممکن است جای این شیفتگی، نویسنده با نفرت از موضوع زندگی‌نامه‌اش را بنویسد. ممکن است محقق به دلایل اجتماعی - سیاسی و اساساً با انگیزه‌ی تخریب یک شخصیت برجسته به زندگی‌نامه‌نویسی سوق یابد و برای تسویه حساب با شخص موضوع مطالعه، با ستیزه‌جویی و همچون دشمنی بی‌انصاف او را مطالعه کند.

بی‌تردید، محقق با این شیفتگی یا تنفر، به جای نگارش یک اثر علمی و مفید به انتشار یک بیانیه‌ی سیاسی و حزبی انحراف مسیر داده است. چنین نگاه‌هایی را باید مهم‌ترین آفت زندگی‌نامه‌نویسی دانست که پیامد آن، از دست رفتن نگرش عینی و گرفتار شدن در دام گرایش‌ها و گریزها، حبّ و بغض‌ها، ستایش‌ها و ستیزها، نفرت‌ها و شیفتگی‌ها، علقه‌ها و کینه‌هاست که در هر صورت مانع از نگرش‌های عالمانه است.

در رهیافت‌های مبتنی بر تنفر و تعلق، محققان صرفاً به گزینش رخدادهایی می‌پردازند که با هدف اثبات فرضیه یا انگاری آن‌ها - که همان پیش‌داوری است - گردآوری شده‌اند و سایر روایت‌ها و رخدادها تماماً نادیده انگاشته می‌شوند، حتی ممکن است هر دو پژوهشگر اثری مستند پدید آورند که دست‌آورد اولی، تدوین زندگی‌نامه‌ای مشحون از عیب‌ها و کاستی‌ها و ضعف‌ها و لغزش‌های شخصیت موضوع مطالعه، و نتیجه‌ی دومی، زندگی‌نامه‌ای مملو از محاسن و سجایا و رادمردی‌ها و گذشت‌ها و بزرگواری‌های شخص باشد. هر چند دو اثر یادشده ممکن است مستند به منابع «خاص» باشند، اما این دو، به دلیل نادیده گرفتن جنبه‌هایی از زندگی شخص، هرگز تصویری دقیق و عینی از زندگی شخصیت به دست نمی‌دهند. در زندگی‌نامه‌ی شخصیت‌های مشهور، مانند دانشمندان، هنرمندان برجسته، سیاستمداران بزرگ، شخصیت‌های ملی و بین‌المللی، روحانیان عالی‌مقام، سرداران جنگ‌های مهم دنیا، فوتبالیست‌های شاخص و... که همواره مخاطبان زیادی دارند، این خطرها به همان نسبت بیشتر است.

منابع زندگی‌نامه‌نویسی

برای اعتبار علمی زندگی‌نامه‌ها استفاده از منابع دست‌اول، چون یادداشت‌ها، نامه‌ها، خاطرات، یادنامه‌ها، بزرگ‌داشت‌ها، پرونده‌ها، مدارک شخصی، رسیدها، بایگانی‌های رسمی، یادداشت‌های شاهدان، اطلاعات خانواده و بازماندگان، گفته‌های دوستان، عکس‌ها، نشان‌ها و همچنین داده‌های شفاهی حاصل از مصاحبه، ضرورتی انکارناپذیر است. این داده‌ها را می‌توان با مصاحبه با خانواده، همکاران، دوستان و مخالفان به دست آورد.

مهم‌ترین منبع زندگی‌نامه‌نویسی آثار برجای مانده از شخصیت است که ممکن است خاطرات وی، زندگی‌نامه‌ی خودنوشت، یادداشت‌ها و مانند آن باشد. هر چند این منابع آفت‌های خاصی هم دارند، از منابع دیگر ارزشمندترند. زیرا هر کس بهتر از دیگران می‌داند که در زندگی متأثر از چه مسائل و عواملی بوده و چگونه دگرگونی و تحول فکری یافته است؛ فرازها و نقاط عطف زندگی او کجاست؟ تعلق‌ها و تألم‌های او چه بوده‌اند؟ چه اهداف و آرمان‌هایی در سر می‌پروراند و از چه ابزارها و روش‌هایی برای نیل به آن بهره جسته است؟

باید توجه داشت، این نوع منابع چون معمولاً با هدف دفاع از نقش و عملکرد افراد نوشته می‌شوند، دربردارنده‌ی نگرشی‌های بعدی فرد هستند. در نتیجه، بسیاری از مسائل اولیه بعدها تجدید نظر شده و تعدیل شده‌اند تا بیان‌کننده‌ی دیدگاه‌ها و داوری‌های امروزین او و جامعه‌ی کنونی او باشند. افزون بر این، اگر خاطرات و یادداشت‌ها به صورت روزانه نوشته نشده باشند، ممکن است با فراموشی و به عبارت دقیق‌تر، با تجاهل و تغافل آمیخته شوند. دل‌بستگی آرمانی به گذشته و گرفتاری‌های دوران کهن‌سالی، ممکن است خاطره‌پرداز را از نقد روزگاران گذشته باز دارد و نقل خاطره‌ی او به منزله‌ی «اثبات محق بودن» وی تعبیر شود (کمری، ۱۳۸۳: ۸۰-۸۱).

برای تعدیل این نوع نگاه‌های خاص باید از منابع متضاد، یعنی آثار و خاطرات رقیبان و مخالفان بهره جست تا محقق درگیر افراط و تفریط یا گرایش و گریز نشود و از انصاف و عینیت نگریزد. معمولاً مهم‌ترین ضعف زندگی‌نامه‌ها استفاده از همین منابع یک‌سویه، اعم از مخالف یا موافق است. یکی از راه‌های دستیابی به اطلاعات دربارۀ اشخاص مراجعه به بایگانی‌های محلی، اعم از مدرسه، آموزشگاه‌ها، مراکز بهداشتی، رجوع به محل کار افراد و سازمان‌هایی است که شخصیت موضوع مطالعه در آن پرونده‌ی اداری یا پرسنلی دارد. پرونده‌های آموزشی فرد، چه در مدرسه و چه در دانشگاه، علاوه بر وجه کارنامه‌ی آموزشی دربردارنده‌ی اطلاعاتی دربارۀ رفتار، اخلاق، انضباط و فعالیت‌های فوق‌برنامه و حتی تشویق‌ها و تنبیه‌هاست. پرونده‌ی بهداشتی او در بیمارستان‌ها و مطب‌ها برای پیگیری بیماری و روند سلامتی او نیز اهمیت دارند (آبوزرن و سایر، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

هرچند ممکن است پرونده‌ی اداری و پرسنلی محرمانه تلقی شوند، زندگی‌نامه‌نویس باید بتواند با پیگیری و خواهش و سپردن التزام، از آن استفاده کند. اگر شخصیت موضوع در چند بایگانی دیگر، مانند ثبت اسناد و املاک، محاکم قضایی، دفترهای وکالت، محضرخانه‌ها، شهرداری‌ها، مراکز امدادی، نیروهای انتظامی و... نیز پرونده دارد، باید به آن‌ها هم رجوع کرد. افزون بر این، رجوع به محل تولد، زندگی، مرگ و محل دفن شخصیت‌ها گاه اطلاعات مستندی به زندگی‌نامه‌نویس می‌دهند (همان: ۱۴۰).

استفاده از منابع دیداری، ساختمان‌ها، عکس‌ها، فیلم‌ها، شنیدن متن‌های صوتی و تصویری می‌تواند گویای بسیاری از ناگفته‌ها و رابطه‌ها باشند. دیدن مکان‌های زندگی شخصیت و دادن گزارشی از آن گویای ناگفته‌های بسیاری است که می‌تواند ما را به شخصیت موضوع مطالعه نزدیک کند و اطلاعات تازه‌تری در اختیار ما بگذارد. ممکن است داده‌هایی که در تاریخ یک دوره بی‌ارزشند، در زندگی‌نامه‌نویسی به علت رفع برخی ابهام‌ها مهم باشند. این البته، به آن معنا نیست که زندگی‌نامه‌نویس باید همه‌ی داده‌ها را بیاورد، زیرا چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. افزون بر این، معمولاً دوره‌های خاصی از زندگی افراد، به‌علت آنکه نمی‌توان هیچ داده‌ای درباره‌ی آن یافت، همواره ناشناخته و ناگفته باقی می‌ماند که بهتر است زندگی‌نامه‌نویس اشاره کند که درباره‌ی سال‌های فلان تا فلان، هیچ اطلاعی به‌دست نیامد و نمی‌دانیم که او در این دوره چه می‌کرده است.

زندگی‌نامه در خلأ یا در متن تحول اجتماعی سیاسی

آیا برای نگارش زندگی‌نامه‌ها باید شخصیت موضوع مطالعه را از متن رخداد‌های سیاسی اجتماعی جدا کرد و اساساً به ترسیم فضا و محیط روزگار او پرداخت؟ چستی پاسخ به این پرسش مبنای دو شیوه‌ی متفاوت زندگی‌نامه‌نویسی است: نخست، زندگی‌نامه‌نویسی، بدون توجه به فضای سیاسی و اجتماعی، مانند *زندگی‌نامه و آثار شیخ طوسی*، نوشته‌ی تهرانی در سال ۱۳۷۶ و دوم، غرق شدن در متن تحول‌های تاریخی و گم شدن شخصیت در آن فضا، مانند *هاشمی و انقلاب* نوشته‌ی رضوی در سال ۱۳۷۶. حال این پرسش مهم مطرح است که کدام شیوه درست‌تر است؟ کاستی‌ها و قوت‌های آن‌ها چیست؟

بی‌تردید، هر فردی جدا از جامعه و تاریخ، فاقد هویت است. چنین فردی به گفته‌ی افلاطون یا خداست یا یک حیوان وحشی. بر این اساس، چون فرد در متن جامعه می‌زید، بدون شناخت فضای اجتماعی و سیاسی نمی‌توان به درک درستی از او دست یافت. تأثیر متقابل فرد و جامعه، به‌ویژه بر رشد و شکل‌دهی شخصیت فرد انکارناپذیر است، بنابراین نه باید فرد را جدا از بستر تاریخی

بررسی کرد، و نه چنان غرق در زمینه‌ی تاریخی شد که زندگی فرد در خلأ باقی بماند و احساس شود دور از جامعه‌ی خویش زیسته است.

برای ایجاد توازنی منطقی و دقیق در این زمینه باید فضای تاریخی به‌اجمال ترسیم شود تا نقش شخصیت در قالب آن تبیین شود و مراحل تحول زندگی او در پیوند با نقاط عطف تاریخی جامعه بررسی شود تا تعادل ظریف میان زندگی و زمانه‌ی او نمایانده شود و مخاطبان بتوانند زندگی‌نامه را در پرتو فضا و مسائل آن عصر دریابند و به شناخت کامل‌تری برسند. برای این منظور گاه طرح یک رشته مسائل تخصصی‌تر نیز لازم است. برای نمونه، اگر درباره‌ی یک شخصیت روحانی یا یک شخصیت نظامی در دوره‌ای خاص مطالعه می‌کنیم، باید اطلاعاتی درباره اوضاع روحانیت و اوضاع نظامی کشور در آن روزگار به‌دست آوریم.

بدیهی است که پرداختن به همه‌ی مسائل و تحول‌های روزگار ضرورت ندارد، بلکه صرفاً باید به آن دسته از تغییرهایی پرداخت که زندگی شخصیت موضوع را تحت تأثیر نهاده‌اند. تحول‌ها مستقل از فرد چندان اهمیت ندارند و پردازش آن‌ها باید به‌طور مختصر باشد. نکته‌ی مهم‌تر، نحوه‌ی پردازش رخدادهاست که باید رد پای فرد را در آن بتوان جست‌وجو کرد. نتیجه‌ی این سخن آن است که نباید زندگی‌نامه را تقطیع کرد و یک فصل یا گفتار را به تحول‌های زمانه و فصل یا گفتار دیگر را به زندگی‌نامه اختصاص داد، بلکه باید به توأمان آن‌ها را پیش برد تا متناظر بر یکدیگر فهمیده شوند، نه مجزا از هم.

نقطه‌ی تمرکز و قلمرو زندگی‌نامه‌نویسی

نقطه‌ی تمرکز زندگی‌نامه با توجه به هدف و موضوع و شخصیت موضوع مطالعه متغیر است. معمولاً زندگی‌نامه‌نویسان در پی برجسته کردن نقاط بارز زندگی شخصیت‌های موضوع مطالعه‌ی خویش‌اند. در زندگی‌نامه باید به زمان فیزیکی (ساعت، روز، ماه، سال، دهه و...) توجه داشت. زمان زندگی‌نامه با حرکت از وقایع زندگی شخصی مشاهده‌شدنی است.

فروید بر این باور است که اگر با این زمان به زندگی‌نامه‌ها بنگریم، شناختی سطحی به‌دست آورده‌ایم و آن را صرفاً در سطح تفسیر یا شرح و تعریف در نظر گرفته‌ایم. به باور او برای شناخت

شخصیت موضوع مطالعه باید ساخت اساسی شخصیت وی را شناخت. نوآوری فروید، ساختن مفهومی است که امکان شناخت ساخت بنیادی فوق را فراهم می‌آورد؛ یعنی مفهوم ضمیر ناخودآگاه، به همراه مرحله‌های مختلف گسترش آن، دهانی، مقعدی، ادراری، اودیپی، دوره‌ی پنهان و... (هانکر، ۱۳۶۵: ۱۸۷).

بدین سان، معنای عمیق زندگی‌نامه با درک وضعیتی ممکن است که این رخدادها در مرحله‌ای مشخص از رشد فیزیکی بروز می‌یابند؛ مثلاً در وضعیت ادیپی ممکن است کودک مرگ پدرش را به خود نسبت دهد و شدیداً احساس گناه کند، یعنی اسیر تصویرهای ناخودآگاه امیال خود شود (همان: ۱۸۷-۱۸۸).

معنای این سخن این است که مفهوم زمان در زندگی‌نامه، زمانی رویت‌شدنی، سپری‌شده و خطی است؛ درحالی‌که زمان ضمیر ناخودآگاه زمانی نادیدنی است که باید در هر مرحله از گسترش زندگی روانی بازسازی شود، زیرا هر یک از این مرحله‌ها به منزله‌ی کلیدی است که امکان گذر از برخورد ساده با رخدادها به درکی عمیق از آن‌ها فراهم می‌آید (همان: ۱۸۸).

عینیت در زندگی‌نامه‌نویسی

زندگی‌نامه‌نویسان به علت سهم‌داشتن در علاقه‌ها و باورهای جامعه، قادر به دیدن همه‌ی ابعاد یک شخصیت نیستند. ما در هر زمان، با ظهور وضعیت‌های حال جدید و طرح دیدگاه‌های تازه نیازمند روابط جدید میان حال و گذشته‌ایم. این امر سبب می‌شود زندگی‌نامه‌نویسی همچون تاریخ‌نویسی همواره تداوم داشته باشد. بنابراین، دلیل نهایی این بازنویسی‌ها این است که هر چشم‌اندازی متضمن مفروض‌های متافیزیکی تجدیدنظرشدنی است (نوذری، ۱۳۷۹: ۲۲۰).

درباره‌ی عینیت در زندگی‌نامه توجه به چند نکته ضرورت دارد: داوری، ارشداوری و پیشداوری. درباره‌ی لزوم داوری درباره‌ی شخصیت‌های تاریخی میان فیلسوفان علم اختلاف نظر وجود دارد. برخی با استناد به تفاوت دیدگاه مورخ و آموزگار اخلاق، از نادرست بودن داوری سخن گفته‌اند.

داوری باید بر چه مبنایی صورت پذیرد؟ لرد اکتن و توین‌بی قضاوت دربارۀ شخصیت‌های تاریخی را روا، و کروچه آن را ناروا می‌دانند. به باور کروچه، دادگاه‌ها برای افراد زنده، فعال و خطرناک تعریف شده‌اند و نمی‌توان شخصیت‌های گذشته را در این دادگاه‌ها دو مرتبه محکوم یا تبرئه کرد، بلکه باید روح کار آنان را درک کرد، زیرا هر نوع داوری ستایش‌آمیز یا نکوهش‌آمیز گمراه‌کننده و خطرناک است (کار، ۱۳۵۷: ۱۱۶).

با این همه، هر زندگی‌نامه‌نویسی با تفسیر واقعیت‌ها ناگزیر به یک قضاوت اخلاقی یا ارزشی تن می‌دهد. در این کشمکش دایمی است که نتایج حاصل از آن، مستقیم یا غیرمستقیم، به سود یا زیان شخصیت‌ها تحقق می‌یابد. ممکن است برخی از معیارهای سنجش در برهه‌های مختلف تغییر کند، زیرا همین قضاوت‌ها آفریده‌ی تاریخ است. کاظم‌زاده ایرانشهر معتقد است در این داوری‌ها باید به درجه‌ی خدمت یک شخصیت به جامعه‌اش توجه کرد و اعمال و افکار او را باید به نسبت اثربخشی‌های او در زمان حیاتش سنجید، نه از نظر اهمیت آن در عصر کنونی یا در یک عصر دیگر. وی منتقد متجددانی است که اغلب بزرگان، ادیبان، متفکران و برجستگان ایران را در مقایسه با شرایط عصر خود، عاری از فضیلت شمرده‌اند (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۴۹: ۱۱).

به باور او ممکن است نابغۀی موضوع مطالعه ما بالاترین حدّ ذکاوت، قدرت و لیاقت خود را به کار گرفته، ولی به سبب گستردگی موانع نتوانسته است به نتیجه‌ی مطلوب دست یابد، اما کار او در جای خود بسیار بزرگ و ارجمند و نزد خدا مقبول و مأجور است. کاظم‌زاده برای نمونه، از سیدجمال یاد می‌کند که غایت سیاسی خود را بر محور اتحاد اسلام و یکپارچگی ملل اسلامی بنا نهاد. غفلت و جهالت مسلمانان و دولت‌های اسلامی مانع از تحقق این اندیشه شد و او در پیش‌برد این برنامه توفیق درخور توجهی کسب نکرد، اما این هرگز از اهمیت نقش سید نمی‌کاهد. او همچنان مایه‌ی افتخار ایرانیان است (همان: ۱۲).

پرسش اصلی این است که آیا می‌توان رفتار انسان را با زبانی «فارغ از ارزش‌ها» توصیف کرد؟ ارزش‌ها شکل‌دهندۀ یک فرهنگ‌اند. چون جامعه‌شناس یا مورخ نیز بخشی از یک فرهنگ‌اند و فعالیت آن‌ها درون جامعه و در متن همان فرهنگ صورت می‌پذیرد، نمی‌تواند از قید ارزش‌های جامعه‌رهایی یابد (استنفورد، ۱۳۸۲: ۶۹).

در تاریخ سه دسته ارزش را باید در نظر داشت: ارزش‌های قهرمانان تاریخ؛ ارزش‌های مورخ؛ و ارزش‌های افرادی که اطلاعات یا شواهدی درباره‌ی آن قهرمان عرضه کرده‌اند. امکان رهایی از ارزش‌ها در بیش از دو سطح یا مرحله (ارزش‌های گروه موضوع مطالعه و ارزش‌های مورخ) محل تردید است (همان: ۶۹). افزون بر این، ارزش‌های مؤثر بر کنش تاریخی بازیگران و ارزش‌های مورخ با هم متفاوت‌اند و مورخ باید به این ارزش‌های میانجی آگاه باشد و بداند که گزارشگران تاریخ برداشت‌های خود از ارزش‌های جامعه را مبنای گزارش‌های خود قرار داده، و داوری‌ها، گرایش‌ها و نگرش‌های خود را در فهم موضوع اثر داده‌اند.

با توجه به تأثیر اجتناب‌ناپذیر ارزش‌ها بر مورخان، برخی معتقدند پژوهشگر باید آشکارا بگوید به چه ارزش‌هایی پایبند است (مک‌نیل، ۱۳۷۶: ۱۵۲-۱۵۳). زیرا بی‌اعتنایی اخلاقی گاه ممکن است به یک موضوع ضده اخلاقی تبدیل شود. زیرا موقعیت‌هایی وجود دارد که پافشاری بر بی‌طرفی در آن‌ها، نشانگر بی‌مسئولیتی است. بر همین مبنا برخی از علم «متعهد» سخن می‌گویند، که هدف آن ایجاد دگرگونی ریشه‌ای در جامعه و ساختارهای قدرت در جهت براندازی نابرابری‌ها و از بین بردن بردن ستمگران است. از نگاه آن‌ها این به معنای کاستن از خصلت کار علمی نیست، بلکه هدف، پایبندی به یک موضوع ارزشی خاص در کار علمی است (همان: ۱۵۴).

با توجه به آن چه گفته شد، در مطالعات انسانی همواره عنصری از ذهنیت و نسبیت وجود دارد. انسان نمی‌تواند از انسان‌های دیگر بیگانه باشد، در نتیجه، مورخ هم بازیگر و هم تماشاچی است. یعنی ناخواسته در متن رخدادهایی حضور دارد که آن‌ها را ثبت یا تحلیل و تفسیر می‌کند. بدیهی است دور یا نزدیک بودن این رخدادها، چه از نظر زمانی و چه مکانی، در اصل ماجرا تغییر ایجاد نمی‌کند (توین بی، ۱۳۷۵: ۲۶). به همین دلیل، ممکن است زندگی‌نامه‌نویس از اغراض اساسی و جهت‌گیری‌های خود بی‌خبر بماند. برای پرهیز از این امر مورخ باید نقاد عمل خویش باشد و خود را دائماً در معرض خودکاوی و تجزیه و تحلیل روانی قرار دهد، اگرچه این موفقیت هیچ‌گاه صددرصد و کامل نخواهد شد. تمیز درست از نادرست، داوری ذهنی، پشتیبانی از حق و ضدیت با ناحق، بخشی از فطرت ذاتی بشر است و نمی‌توان از آن رهایی یافت. به تعبیر توین بی نمی‌توان آدم‌کشی‌های بی‌رحمانه‌ی هیتلر را همچون وضع آب‌وهوا گزارش کرد یا انقلاب صنعتی

انگلستان را صرفاً با نشان دادن آمارهای اقتصادی و بدون اشاره به قربانیان آن شرح داد. اگر کسی چنین کند، بی‌طرف نمانده است؛ زیرا امری ناپسند و قبیح را عادی جلوه داده است. در این موارد حذف عنصر اخلاقی در تاریخ به معنای بی‌طرفی نیست (همان: ۷۴-۷۵).

دومین نکته‌ی مرتبط با عینیت در زندگی‌نامه‌نویسی توجه به پیش‌داوری است: مراد از پیش‌داوری، قضاوت درباره‌ی مسائل تاریخی، پیش از بررسی دلایل و شواهد است. پیش‌داوری در پهنه‌ای وسیع‌تر، مانند خانواده، شهر، کشور، ملت، طبقه، حرفه، مذهب، نژاد، زبان و مانند آن رخ می‌دهد. این قضاوت‌ها در وهله‌ی اول ممکن است آشکار نباشد، اما به تدریج، در متن پژوهش بازتاب می‌یابد، زیرا می‌کوشد، پاسخ و نتیجه‌ی مورد نظر زندگی‌نامه‌نویس را به‌نحوی اثبات کند. بنابراین، پیش‌داوری بازتاب‌دهنده‌ی علاقه‌ها و منافع پژوهشگر است و برای رفع آن، پژوهشگر باید از پیش‌داوری‌های خود آگاه شود و همچون یک قاضی بی‌طرف به موضوع بنگرد، نه همچون یک وکیل مدافع (کالینگوود، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳).

پیش‌داوری بر فرایند گزینش اثر می‌نهد و موجب می‌شود نویسنده صرفاً دلایل و شواهد موافق با عقیده و علاقه‌اش را گردآوری و دلایل و شواهد مخالف را به‌کلی نادیده انگارد، که این کار در مسیر کشف حقایق تاریخی خطرناک است (همان: ۶-۱۰).

درباره‌ی ارزش‌داوری (دخالت ارزش‌ها در فرایند تحلیل، گزینش و قضاوت تاریخی) مسئله متفاوت است. ارزش‌داوری نشان‌دهنده‌ی چگونگی درک و دریافت ما از اندیشه و عمل انسان-هاست و زندگی‌نامه‌نویس برای نفوذ به باطن رویدادها، گریزی از ارزش‌داوری ندارد. از دیگر تنگناهای عینیت موانع و محدودیت‌های سیاسی است، زیرا منافع، نیازها و نگرش‌های نهاد دولت و نسبت دانش و قدرت- و در یک کلام، آزادی‌های بیان و قلم - در این موضوع اثرگذارند. در هر فضای سیاسی زندگی‌نامه‌نویسی در قالبی خاص و درباره‌ی شخصیت‌های خاص رونق می‌یابد؛ مگر چنانکه محمود سریع‌القلم می‌گوید، بین روحيات، توانایی‌های علمی و ذهنی محقق با محیط سیاسی- اجتماعی او توازن به‌وجود آید (سريع‌القلم، ۱۳۸۰: ۵۳).

توانمندی زندگی‌نامه‌نویس پنجمین محور مرتبط با عینیت است. بی‌تردید، کیفیت یک زندگی‌نامه تا حدی به محقق بستگی دارد. سرگذشت‌نگار باید مسائل زندگی و جامعه را بشناسد و

آن را با تمام وجود لمس کند و برای بهبود آن مبارزه کرده و رنج برده باشد تا با مقایسه‌ی رویدادهای گذشته با زندگی واقعی، در فهم سرگذشت دیگران کامیاب شود. به‌همین دلیل، صرفاً رفت‌وآمد به کتابخانه‌ها کافی نیست، بلکه باید بتوان در تماس با مردم، عواطف، هیجان‌ها و تجربه‌های آن‌ها را عمیقاً درک کرد.

افزون بر این، سرگذشت‌نامه‌نویس باید دو روحیه‌ی نسبتاً متناقض داشته باشد: روحیه‌ی انتقادی و احساس همدلی. او هم باید از توانایی ایجاد ارتباط عاطفی با دیگران که همان ظرفیت درک و استنباط او از مسائل است، بهره‌مند باشد و هم بتواند از روح انتقادی خویش برای کشف منطقی واقعیت‌های گذشته و پرهیز از اشتباه، دروغ و تحریف بهره‌جوید، یعنی بتواند هر سند یا داده‌ای را با سوءظن بنگرد و این تردید را هم درباره‌ی اطلاعات موجود و هم درباره‌ی کسانی که این اطلاعات را در اختیار وی نهاده‌اند، روا دارد تا بتواند ندهای ضعیف گذشته را بشنود (ساماران، ۱۳۷۵: ۳۵۰/۴) در همان حال، اگر پژوهشگر از خصیصه‌ی همدلی و تفاهم خالی باشد، در برخورد با عقاید مخالف آمادگی لازم بهره‌مند نیست و در نتیجه، روحیه‌ی انتقادی او به سوءظن، بدبینی، کینه، و عدم درک افکار و احساس‌ها تبدیل می‌شود (همان: ۳۵۱-۳۵۲). بنابراین داشتن این دو روحیه‌ی متضاد باعث تعادل در رفتار و برداشت‌ها و قضاوت‌های زندگی‌نامه‌نویس خواهد شد.

افزون بر این، سرگذشت‌نامه‌نویس باید از روح جوانمردی، آزادگی و بلند همتی بهره‌مند باشد تا به تعبیر لرد آکتون بتواند برای کسانی که دوست ندارد، امتیاز تعریف کند. یعنی شجاع، صدیق، صمیمی، بی‌طرف، شکیبیا، پرحوصله، دقیق و منصف باشد تا مانند یک اعتراف‌گیرنده بتواند همه چیز را درک کند (همان: ۳۵۵).

نتیجه

روایتگر زندگی یک شخصیت تا آنجا که مقدور است باید با او زندگی کند و با وی از گذرگاه‌های تاریخی و اجتماعی گذر کند و در همه حال او را تعقیب کند و فرازهای مهم و جدی زندگی او را به تصویر کشد. رویدادها و تجربه‌های مهمی که در زندگی شخص وجود دارد، باید

به‌گونه‌ای ابراز شود که نشان‌دهنده‌ی دیدگاه و احساس‌های شخص موضوع مطالعه باشد. یعنی ویژگی‌های فرد و شیوه‌ی سازش او با محیط و جامعه که نشان‌دهنده‌ی بهره‌گیری از مطالعات روان‌شناختی، رفتارشناسی، جامعه‌شناسی و علوم دیگر است. افراد تازه‌کار می‌توانند از زندگی‌نامه‌های موفق برای الگو استفاده کنند.

با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که زندگی‌نامه‌ها را می‌توان به روش‌های مختلف نوشت. سؤال معرفت‌شناسانه این است که آیا همه‌ی این روش‌ها معتبرند؟ به گمان ما، اگر زندگی‌نامه‌نویس به همه‌ی الزام‌ها و مبانی روش پژوهش خود پایبند باشد؛ به همه‌ی منابع و شواهد در دسترس رجوع کند؛ همه‌ی داده‌های مربوط به موضوع را گردآوری و از اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها استفاده کند؛ بتواند پیوندی منطقی، مضمونی و محتوایی بین آن‌ها ایجاد کند؛ حاصل کار او اثری مستند همراه با نظامی منطقی، محتوایی و پیوستگی تاریخی باشد؛ بین داده‌ها روابط علت و معلولی برقرار شود؛ از پیش‌داوری‌ها بپرهیزد؛ تناسب و توازن بین زمانه و زندگی رعایت شود و از شیفتگی‌ها و تنفرها و سوگیری‌ها دوری گیرند. با رعایت این اصول اثر از عینیت و اعتبار لازم بهره‌مند است.

منابع

- آبوزن، د. برایان و ریچارد سایر (۱۳۸۹). **چگونه زندگی‌نامه بنویسیم**. ترجمه‌ی محسن سلیمانی. تهران: سوره مهر.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲). **درآمدی بر فلسفه تاریخ**. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- توین بی. آرنولد (۱۳۷۵). **مورخ و تاریخ**. ترجمه حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- تهرانی، آقابزرگ (۱۳۷۶). **زندگی‌نامه و آثار شیخ طوسی**. ترجمه‌ی علیرضا میرزامحمد و حمید طیبیان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- رضوی، مسعود (۱۳۷۶). **هاشمی و انقلاب**. تهران: همشهری.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه‌ی اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.

- ساروخانی، باقر (۱۳۷۳). **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ساماران. شارل (۱۳۷۵). **روش‌های پژوهش در تاریخ**. ج ۴. ترجمه‌ی ابوالقاسم بی‌گناه، غلامرضا ذات‌علیان و اقدس یغمائی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سجادی، صادق و عالم‌زاده (۱۳۸۲). هادی. **تاریخ‌نگاری در اسلام**. تهران: سمت.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰). **روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل**. تهران: فرزانه روز.
- فی، برایان (۱۳۸۳). **پارادایم‌شناسی علوم انسانی**. ترجمه‌ی مرتضی مردیها. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۵۷). **تاریخ چیست؟**. ترجمه‌ی حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۴۹). **مقدمه‌ای بر کتاب شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی**. قم: دارالفکر.
- کالینگوود، ر. ج (۱۳۸۰). **آیا مورخ می‌تواند بی‌طرف باشد؟**. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. مجله‌ی بخارا. شماره‌ی ۱۸. خرداد و تیر.
- کمری، علیرضا (۱۳۸۳). **با یاد و خاطره: درآمدی بر خاطره‌نویسی و خاطره‌نگاشته‌های پارسی در تاریخ ایران**. تهران: سوره مهر.
- مارشال، کاترین، و گرچن ب، راس من (۱۳۷۷). **روش تحقیق کیفی**. ترجمه‌ی علی پارسائیان و سید محمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مک‌نیل. پاتریک (۱۳۷۶). **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: آگه.
- نودری، حسینعلی (۱۳۷۹). **فلسفه‌ی تاریخ**. روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری. تهران: طرح نو.
- هانکر، مارتا (۱۳۶۵). **مفاهیم بنیادین تئوری علمی تاریخ**. ترجمه‌ی ت. مهتاب. تهران: انتشارات شباهنگ.